



ناصر فکوهی
استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران

فوتبال ورزشی است بسیار محبوب که میلیاردها طرفدار در جهان دارد و موضوع پژوهش‌های بی‌شماری در همه زمینه‌های علوم اجتماعی بوده است. این ورزش مثل هر پدیده دیگری دارای جنبه‌های مثبت (نشاط، سلامت، شور و انگیزه، سرگرمی و...) و جنبه‌های منفی (فساد مالی، دستکاری‌های سیاسی و اقتصادی و...) است. بنابراین همچون هر پدیده دیگری نمی‌توان درباره آن یک نظر قاطع و یک جانبه داد. فوتبال می‌تواند سبب تقویت پیوندهای اجتماعی و بالا رفتن انرژی در یک جامعه و بین فرهنگ‌های جهان شود و می‌تواند هم‌زمان یا در کنار آن همه آن جنبه‌های مثبت، به بدترین زد و بندها و کلاهبرداری‌ها و دشمنی‌های مختلف میان فرهنگ‌ها، نیز بینجامد. اما در کشور ما، افزون بر آنچه گفته شد، باید دقت خود را با باز هم بیشتر کنیم. ایران کشوری است با اقوام و زبان‌ها و فرهنگ‌های بسیار زیاد، درست است که تهران پایتخت ایران است و زبان فارسی جدید که محصول تلاش همه مردم ایران و نه فقط فارس زبان‌هاست، زبان میانجی و گنجینه بزرگی برای همه ایرانی‌ها به شمار می‌آید، اما ایران با تهران یکی نیست همه ایرانیان دارای زبان مادری فارسی نیستند، به همه آنها باید احترام گذاشت. افزون بر این، همه موارد ذکر شده در بالا، در بعد فرهنگی‌شان قابل دفاع هستند نه لزوماً در بعد سیاسی‌شان. برای نمونه اگر دو تیم از تهران و یک استان غیر فارس زبان، با هم مسابقه بدهند و شعارهایی رد و بدل شوند، نباید

هواداری منتهی به کینه‌توزی

طرفداری فوتبال به فرهنگ ما غنا می‌بخشد اگر به دور از تنش‌های قومیتی باشد



عاجز می‌شوند. در این نگاه، همه چیز بوی کلک می‌دهد، توده‌ها بر سر کار رفته و فوتبال به دنبال تحمیل دوباره خلق است. این نگاه در کشور ما نیز خریداران و فروشندگان پرو پا قرصی دارد. کافی است که نگاهی به تحلیل‌های مد شده در سال‌های اخیر ببیند. آنان نیز مانند فروغ، فوتبال را یک دلخوشی کوچک می‌نمایند تا باور کنند آنکه برای تیم محبوب خود جان می‌دهد، در بهترین حالت ممکن یک ساده لوح عجیب و غریب و در بدترین حالت، یک کودن به تمام معنا است. آنچه که در ده، دوازده سالگی و از روی سکوهای سیمانی شاهد آن بودم، دست‌کمی از داستان‌های اسطوره‌ای و منطقی حاکم بر آن نداشت. تنها یک هوادار عاشق است که هدر رفتن یک پانالتی ناحق را عدالت خداوند در زمین مقدس می‌داند. انگشت‌هایی که خدا را نشان می‌دهند ثابت کنند که اینجا، جای فرود آمدن فرشته عدالت است، مردمی که از اعماق وجود می‌دانند قسم سید عباس‌شان بر زمین نمی‌ماند، آنها که در اوج سرگیجه‌ها و تقلای اجتماعی، گاه میان دو پیرانتز آفتابی شده و به پای کوبی مشغول می‌شوند، نه یک توده بر سر کار رفته، که یک جمع زنده در میان داستان‌های اساطیری‌اند. یک حسن سمبولیک شده، یک نشانه‌ها در اعماق تاریخ و فرهنگ که آن را می‌بینیم اما نمی‌توانیم توضیح دهیم، مثل گل‌زندان‌های زنان جنوب در عروسی‌ها، فوتبال، گل‌زندان‌های زنان جنوب در عروسی‌هاست.

درک انسان‌شناختی ورزش به مامی گوید طرفداران فوتبال نه ساده‌لوحانند نه کودکان نه یک توده بر سر کار رفته

یک جمع زنده در میان داستان‌های اساطیری

تلویزیونش خراب می‌شود و چون نمی‌تواند بقیه مسابقه را تماشا کند، از عصبانیت اول تلویزیون را می‌شکنند و بعد خودکشی می‌کند. این خبر برای من خیلی عجیب بود. زندگی به یک چنین علاقه‌های کوچکی بسته شده و این علاقه‌ها با همه کوچکی‌شان، حیاتی هستند و با وجود این به دست نمی‌آیند.»

بادم هست دقایقی بعد از بازی ایران و پرتغال در جام جهانی، خیابان‌ها مملو از جمعیت شد. در تصاویر و فیلم‌های منتشر شده از آن شادی خیابانی، یک فریم بشدت نظرم را جلب کرد. مأمور راهنمایی و رانندگی در لباس قرم و در حالی که بر شانه یکی از عابران سوار بود، بر سوت خود می‌دمید و دیگران با او ضرب می‌گرفتند. انگار همه چیز متوقف شده بود. انگار برای یک لحظه، جهانی خارج از تمام مختصات روزمره و سر درگمی‌ها، درون یک پرانتز جا خوش کرده و در حال کش آمدن بود. یک آشوب مشروع، یک خلسه ناب انسانی، یک فرصت کوتاه در میان دو سگ‌دزدان‌های اجتماعی. این بود آنچه که به چشم می‌آمد.

با کمی تخفیف و اگر نگویم به تمامی، قسمت بزرگی از مطالعات اجتماعی در ورزش همواره نگاهی از بالا به این پدیده مدرن دارند. نظریه پردازان اجتماعی و فرهنگی آنگاه که از مواضع چپ مد شده به ورزش و علی‌الخصوص فوتبال می‌نگرند، در یک حکم کلی آن را به دسیسه جهان سرمایه‌داری تقلیل داده، پرونده تحلیل را بسته و از درک انسان‌شناختی آن



داروین صبور
جامعه‌شناس ورزش

ده، دوازده سال بیشتر نداشتیم و این اولین بار بود که نشستن روی سکوهای سیمانی ورزشگاه را تجربه می‌کردم. آن روزها تتمه کیا و بیای تیم شاهین اواز بود و هنوز چند ده نفری به عشق دیرین خود وفادار مانده بودند. سرمای خشک زمستان‌های خوزستان با یک دلگیری دست و دل باز ما را به هم چسبانده بود که سوت داور، چرت‌مان را یاره کرد؛ دقایق آخر بود و یک پانالتی لعنتی داشت همان تتمه آبرو را نشان می‌رفت. هلهله‌ای برپا شد؛ همه از جای خود بلند شده بودند، تهدید می‌کردند، حتی به سید عباس قسم می‌دادند که خطایی صورت نگرفته و مهاجم، ادای افتادن درآورده، اما مرغ داور تنها یک پا داشت. پانالتی نواخته شد، توب به دست‌های دروازه‌بان شاهین چسبید و بازی، بدون برنده به پایان رسید. هنوز بادم هست که دروازه‌بان شاهین، قهرمان آن روز بازی، پس از مهار توب به سوی داور دوید و با انگشت دست خدا را نشان می‌داد. چند بار خدا را نشان داد...

فروغ فرخزاد در لایه‌لای نامه‌های خود به ابراهیم گلستان از اتفاقی «عجیب» سخن می‌گوید. فروغ می‌نویسد: «دیروز اینجا در مونیخ یک نفر مرد خودش را به دار کشیده و علتش این بود که در جریان پخش مسابقه فوتبال آلمان و سوئیس،